

خوانش بافت‌محور شهید مطهری از داستان موسی(ع) و خضر(ع) و دلالت‌های آن در تفکر عقلانی

مهدی بهنیا^{*}

چکیده

این پژوهش به خوانش عقلی شهید مطهری از داستان موسی(ع) و خضر(ع) در قرآن کریم می‌پردازد. وجه عقلی این خوانش، برخاسته از ویژگی‌هایی هم‌چون استفاده از مفهوم فلسفی بافت در تحلیل رفتار طرفین داستان، تحلیل عقلی و غیرباطنی رفتار موسی(ع) و نیز دلالت‌های این خوانش در تفکر عقلانی و انتقادی است.

در نگاه عقلانی مطهری، بافت فکری طرفین داستان از جهاتی قیاس‌ناپذیر و متمایز از یکدیگر است لذا آن‌ها دچار موقعیتی تکافوآمیز هستند. این نگاه به واسطه آن‌که به مطهری این فرصت را داده که از دریچه دید موسی(ع) هم به ماجرا بنگرد رفتار موسی(ع) را، هم‌چون خضر(ع)، در بافت فکری خودش کاملاً موجه می‌بیند. در نتیجه، موسی(ع) از سرسپرده‌ای منفعل و ناشکیبا در برخی خوانش‌های این داستان به مقلدی مسئول و ممیز در پرتو عقل سلیم تبدیل می‌شود. این نگاه اساساً اهمیت پرسش از غلبه یکی از طرفین داستان بر دیگری را از میان برمی‌دارد چون تکریم رفتار موجه و عقلانی موسی(ع) در بافت فکری وی هیچ منافاتی با منزلت خضر و علم لدنی او ندارد. به این ترتیب، مطهری با کارکرد تربیتی بخشیدن به سلوک معقول موسی(ع) در برابر خضر(ع)، کارکردهای تربیتی کل داستان را نیز نسبت به دیگر خوانش‌ها از این داستان دگرگون می‌سازد.

اهمیت اجتماعی و تربیتی خوانش بافت‌محور مطهری، در مقایسه با اغلب خوانش‌های بدیل از این داستان، از آن‌روست که عموم انسان‌ها در جهان سه‌بعدی

* استادیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، mahdibehnia@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۱

موسی(ع) زندگی می‌کنند نه جهان چهار بعدی خضر(ع) که شامل علم به آینده است. آن‌ها در قلمروهای بسیار اندکی مجتهد، صاحب‌نظر و مولدند و در بسیاری از قلمروها مقلد، پیرو و بهره‌مند از دیگران‌اند؛ لذا نه تنها به‌لحاظ هستی‌شناختی و معرفتی بلکه به‌لحاظ روانی هم به بافت فکری و زیستی موسی(ع) نزدیک‌ترند تا خضر(ع). مفروض مطهری هم این است که رفتار انتقادی و حتی شریعت‌محور موسی(ع) در برابر خضر(ع) نه به پشتوانه مزایای نبوی موسی(ع) بلکه برخاسته از عقل سلیم و همگانی انسانی است.

کلیدواژه‌ها: داستان موسی و خضر، مطهری، بافت، عقل سلیم، تفکر عقلانی.

۱. مقدمه و بیان مسئله

آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف در قرآن کریم، ماجرای ملاقات حضرت موسی(ع) را با عبد صالحی روایت می‌کند که در منابع زیادی، خضر(ع) خوانده شده است.^۱ این داستان دست‌مایه خوانش‌ها و روایات بسیار متعددی قرار گرفته است. هدف نگارنده در این مقاله، بررسی برخی ابعاد عقلی و فلسفی این ماجرا و نشان دادن نقاط تمایز آن با خوانش‌های بدیل است که بن‌مایه آن از نگاه شهید مرتضی مطهری در این باب اخذ شده است.

پرسش نهایی این است که عمومی‌ترین دستاوردی که بیشترین تعداد مخاطبان بتوانند از این داستان بیاموزند چیست؟ شخصیت اصلی آن، کدام‌یک از طرفین داستان است؟ و خوانش عقلی شهید مطهری چه نقشی در همگانی‌تر ساختن نقش تربیتی این داستان دارد؟ اما پیش از آن باید پرسیم که کدام مفاهیم فلسفی می‌توانند در خوانش عقلی این داستان به‌کار بیایند. اگر خوانشی از این داستان بتواند الگوی همگانی، جزئی و عملی‌تری به‌دست بدهد چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ آیا نقطه کانونی این داستان، آن‌گونه که در برخی خوانش‌ها برجسته می‌شود، برتری موسی(ع) و خضر(ع) بر یکدیگر است؟ چگونه می‌توان چهره مغلوب و ناشکیبای موسی(ع) در برخی خوانش‌ها از این داستان را با دیگر تعبیر ستایش‌گرانه قرآن درباره او جمع کرد؟ آیا جدایی نهایی میان موسی(ع) و خضر(ع) که از سوی خضر(ع) رقم خورد، به‌معنای حقیقی کلمه، «محرومیت» موسی(ع) را رقم زده و او می‌بایست جلوی عوامل زمینه‌ساز این جدایی را بگیرد؟ آیا بازماندن موسی(ع) از هم‌راهی خضر(ع)، آن‌طور که در برخی متون ادبی تصویر شده^۲ به‌منزله افتادن یا ماندن در ورطه

ضاللت و گمراهی است؟ این قبیل پرسش‌ها در خوانش عقلی مطهری، پاسخ‌های نسبتاً متفاوتی نسبت به برخی خوانش‌های دیگر یافته‌اند.

نشان خواهیم داد که تقویت مفهوم بافت به‌عنوان عنصری ضروری در مواجهه مطهری با این ماجرا، کنار گذاشتن نگاه برتری‌جویانه به موسی (ع) یا خضر (ع) در پرتو مطالعه بافتی نقش هریک از این دو، پسندیده، تعمیم‌پذیر و الگوساز بودن موضع پرسش‌گرانه و انتقادی موسی (ع) و سازگاری بیشتر آن با شهود اخلاقی و دریافت‌های عقلی مخاطب از جمله ویژگی‌های سازنده خوانش متمایز مطهری از این داستان هستند و به‌نفع آن‌ها استدلال خواهیم کرد. درحقیقت، خوانش عقلانی عرضه شده در این پژوهش، به‌مثابه خوانش دوم یا خوانش بدیلی در کنار خوانش عرفانی و رمزی غالب در باب ملاقات موسی (ع) و خضر (ع) است که نه‌تنها می‌تواند برخی پرسش‌های همواره باز در این عرصه را به‌نحو متمایز و چه‌بسا قانع‌کننده‌تری پاسخ بدهد بلکه کارکردهای تربیتی همگانی‌تر، مشارکت‌پذیرتر، تعلیم‌پذیرتر و تعمیم‌پذیرتری را هم به این داستان نسبت می‌دهد که این ویژگی‌ها برخاسته از وجوه عقلانی مندرج در این خوانش دوم یا خوانش بدیلی است که از سوی مطهری عرضه شده است.

اهمیت این پژوهش از آن‌روست که بسیاری از خوانش‌های عرضه شده، از جمله خوانش‌های عرفانی و رمزی، از این ملاقات و وقایع سه‌گانه آن، دست‌کم فی‌بادی‌النظر، ۱- با شهود عام اخلاقی، سیره عقلا و حتی ارتکازات متشرعه ناسازگارند؛ ۲- با سایر مواضع قرآنی در موضوعاتی هم‌چون شخصیت موسی (ع)، تناسب جرم با مجازات، اهمیت تعقل و پرسش‌گرانه زیستن ناسازگارند و بر همین اساس هم ۳- قابلیت همگانی‌شدن و الگوسازی محدودی دارند و تعداد کمتری از افراد می‌توانند وجوهی از این قبیل خوانش‌ها را برای الگو گرفتن و بهتر زیستن در زندگی روزمره تعیین و انتخاب کنند و این هم باز با آموزه قرآنی هدایت عام الهی برای همهٔ ابناء بشر و حرکت انبیاء از جمله موسی (ع) در این مسیر جمع‌پذیر نیست. این درحالی است که خوانش فلسفی و عقلانی عرضه شده در این پژوهش، دست‌کم، خالی از کاستی‌های گفته شده در بالاست.

۱-۱ پیشینه پژوهش

این داستان بارها و از ابعاد گوناگون، توجهات مختلفی را به‌خود جلب کرده که شاید

فربه‌ترین آن‌ها را بتوان بررسی ابعاد عرفانی، تربیتی و سپس بررسی‌های تاریخی، جغرافیایی، تفسیری و روایی آن دانست. از بُعد عرفانی و ادبی عمدتاً این داستان دارای بیان رمزی-تمثیلی خواننده شده است و کوشیده‌اند از آن، رمزگشایی کنند. از بُعد تربیتی آن به مواردی هم‌چون علّت و سپس غایت الهی قرارگیری موسی(ع) در چنین موقعیتی (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۸: ۴)، دلالت‌های مدیریتی این واقعه و درس‌های آن در رابطه معلم و متعلم (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۷۶)، از بُعد تاریخی-جغرافیایی آن به مسائلی هم‌چون سرچشمه‌های یهودی این داستان (سندز، ۱۳۹۳: ۱۱۸)، نام آن عبد صالح (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۸۷-۴۸۸)، ماهیت جسمانی یا روحانی وی، مکان وقوع این دیدار (خانی مقدم و ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۴۰-۴۱) یا کیفیت گنج پنهان و از بُعد تفسیری-روایی آن هم به مسائلی هم‌چون انگیزه موسی(ع) از این ملاقات، رابطه نبوت با ولایت، اکتسابی یا موهوب بودن علم لدنی و نسبت آن با رحمت عام و خاص خداوند (سلطان علی‌شاه، ۱۳۷۲: ۴۳۲) و دلالت‌های احتمالی متن در باب نبوت خضر(ع) و علم او (فیض کاشانی، ۱۳۷۳: ۲۵۱) توجه شده است و این‌ها صرفاً نمونه‌هایی از ابعاد متنوع و متکثری است که این داستان برانگیخته است.^۳

افزون بر این‌ها، پژوهش‌های متأخر و معاصر زیادی هم در این زمینه نوشته شده است که در زبان عربی و فارسی به ده‌ها پژوهش مستقل می‌رسد؛ بگذریم از متون دیگری که کارویژه آن‌ها این داستان نبوده ولی به تناسب به آن هم پرداخته‌اند. در این‌جا فقط به دو پژوهش متأخر فارسی اشاره می‌کنم که به واسطه قلمرو و ماهیت آن‌ها می‌توان گسترده‌تری نسبتی متون متقدم و متأخر مرتبط با این داستان را در ابعاد تفسیری، ادبی و تاریخی از آن‌ها دریافت و شاید هم بتوان این چند مورد را «فراتحلیل»ی از متون مرتبط با این داستان به حساب آورد. مقاله نکات اختلافی داستان ملاقات حضرت موسی(ع) و خضر(ع) در دیدگاه مفسران فریقین (خانی مقدم و ابراهیمی، ۱۳۹۵) و مقاله بررسی اختلافات و اشتراکات تفاسیر عرفانی فریقین ذیل داستان حضرت موسی(ع) و خضر(ع) (مهدوی آزادبنی و دیگران، ۱۳۹۵) که هر دو به واسطه نوع پردازش خود به طیفی از متون تفسیری، عرفانی و ادبی مرتبط با این داستان اشاره کرده‌اند.

اما تمرکز پژوهش پیش‌رو بر خوانش عقلی این داستان با تأکید بر نگاه شهید مطهری است. خوانش عقلی این داستان ممکن است چند معنا را به ذهن متبادر سازد. گاهی ممکن است به معنای بررسی این داستان در یک تفسیر دارای سویه‌های عقلی هم‌چون تفسیر

المیزان و نقد عقلی برخی قصص مرتبط با آن قلمداد شود (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۷۰). گاهی ممکن است هم‌چون خوانش رازی از این ماجرا نیازمند اطلاعات فلسفی و حکمی دانسته شود (ن.ک: سندز، ۱۳۹۳: ۱۰۴-۱۰۷). گاهی ممکن است هم‌چون خوانش میبدی خوانشی تمثیلی باشد اما حدود به‌کاررفته در تمثیل، قوا یا مراتبی از عقل هم‌چون عقل نظری و عقل عملی باشند (ن.ک: سندز، ۱۳۹۳: ۱۱۳ و ۱۱۵). گاهی هم ممکن است هم‌چون خوانش مطهری، خوانشی عقلی خوانده شود از آن حیث که دارای دلالت‌های عقلانی از جمله در تفکر انتقادی است. در دوره معاصر، مطهری یکی از معدود کسانی است که در هنگام بازخوانی این داستان، ابعاد اجتماعی آن را بر ابعاد عرفانی آن غلبه داده، خوانشی عقلانی از آن ارائه کرده و کارکردهای تربیتی آن را به‌سمت تفکر انتقادی سوق داده است. بر این اساس، خواهیم دید که در روایت مطهری از این داستان، موسی(ع) جایگاه متمایزی نسبت به بسیاری روایت‌های دیگر یافته است و رفتار او امتیازات عقلانی، اجتماعی، تربیتی و انتقادی‌ای دارد که این غیر از برخی امتیازاتی است که در معدودی از متون تفسیری و کلامی و از باب نبوت و امثال آن به موسی(ع) نسبت داده شده است.

۲. ابعاد مختلف خوانش عقلی مطهری

۲-۱ نقد مطهری بر غلبه‌خوانش‌های عرفانی و باطنی این داستان

مطهری وجود ابعاد باطنی و عرفانی برای این داستان را به رسمیت می‌شناسد و در برخی مواضع به این ابعاد استشهاد می‌کند (مطهری، ۱۳۷۸ الف: ۱۳۱؛ مطهری، ۱۳۷۸ ج: ۴۳۷) حتی گاهی خود از تعبیر تمثیلی هم‌رهی خضر(ع) با موسی(ع) برای بیان مقصود خویش کمک می‌گیرد (مطهری، ۱۳۷۸ ه: ۳۱۴)؛ اما در مجموع، منتقد غلبه‌خوانش‌های باطنی این داستان بر ابعاد اجتماعی آن در متون مختلف عرفانی و ادبی است و این غلبه باعث شده که برخی ابعاد تربیتی و عقلانی تعمیم‌پذیر آن به محاق برود. او در مباحثی هم‌چون فلسفه تاریخ و اندیشه‌های اجتماعی اسلام، با انتقاد از کم‌توجهی به این ابعاد داستان خضر(ع) و موسی(ع) معتقد است که «از اول تعبیر عرفانی قضیه را گرفتند و به تعبیر تاریخی و اجتماعی آن توجه نکردند و اگر توجه می‌کردند یک فلسفه بزرگ تاریخی اسلام روشن می‌شد» (مطهری، ۱۳۸۰: ۱۹۵).

به این ترتیب، مطهری لزوماً در پی ابطال خوانش‌های عرفانی و تأویل عناصر این داستان

نیست بلکه با طرح خوانش عقلی به‌عنوان خوانشی رقیب با خوانش‌های پیشین، می‌کوشد این بحث را از ابعاد فردی و تعمیم‌ناپذیر آن فراتر ببرد و خوانش عقلی و فلسفی خود را به‌ویژه در مباحثی هم‌چون فلسفه اجتماعی اسلام و فلسفه اجتهاد و تقلید در اسلام عرضه کند. این از دید او مهم‌تر از خوانش‌های محدود به قلمرو تعلیمات فردی و باطنی است.

۲-۲ درآمدی بر خوانش مطهری از ماجرا

یکی از صریح‌ترین تحلیل‌های عقلی مطهری از داستان موسی(ع) و خضر(ع) در هنگام بحث از فلسفه اجتهاد و تقلید در اسلام عرضه شده است که در آن می‌کوشد میان تقلید مذموم و ممدوح فرق بگذارد. وی معتقد است که حتی تقلید جاهل از عالم یا عامی از فقیه هم اگر کورکورانه و هم‌راه با «سرسپردگی صوفی‌مآبانه» باشد مذموم است و یکی از مهم‌ترین منابع این مدعا را داستان موسی(ع) و خضر(ع) معرفی می‌کند (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۴-۱۲۵؛ مطهری، ۱۳۷۸ و: ۴۱۶). بنیان سخن او این است که هیچ‌کس دچار جهل مطلق نیست و تقلید آدمی از متخصصان در هر زمینه‌ای مقید به شناختی عقلی و فطری است که از نیک و بد امور دارد.

مطهری بیان ظاهری داستان مبنی بر پیروی موسی(ع) از خضر(ع) را به رسمیت می‌شناسد ولی درعین حال، با مرز گذاشتن بین پیروی آگاهانه با سرسپردگی کورکورانه و درحقیقت، تقلید مشروط از تقلید نامشروط، معتقد است که ۱- تقلید موسی(ع) از خضر(ع)، تقلیدی توأم با خودآگاهی و هوشیاری است؛ ۲- موسی(ع) درعین آن‌که مقلد است، برای خود، اصول، مبادی و قوانینی دارد؛ ۳- این اصول و مبادی، مقلد بر تقلید موسی(ع) از خضر(ع) و حاکم بر مواجهه او با خضر(ع) هستند. لذا تقلید موسی(ع) از خضر(ع) تا جایی تداوم دارد که خضر(ع) از این اصول و مبادی، تخلف نکرده باشد و ۴- رفتار موسی(ع) در این موقعیت، نه تنها انتخابی شخصی بلکه درسی همگانی است.

یک نکته بزرگ که از این داستان استفاده می‌شود این است که تابع و پیرو تا آن‌جا تسلیم متبوع و پیشواست که اصول و مبادی و قانون نشکند و خراب نشود. اگر دید آن متبوع کاری برخلاف اصول و مبنای انجام می‌دهد نمی‌تواند سکوت کند (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۳).

در نتیجه، شکستن سکوت مقلدانه و پرسش‌گری موسی(ع) در هنگام تخلف خضر(ع) از اصول، مبادی و قوانینی که موسای مقلد می‌شناسد و قائل به آن‌هاست، هم طبیعی است و

هم مشروع؛ ولو آن‌که رفتار خضر(ع) که برخاسته از علم لدنی او به باطن برخی امور است موجب باشد. به‌رحال، از دید مطهری این پرسش‌گری و نقد مکرر موسی(ع) برخاسته از ایمان وی به آن چیزی است که از دید او «قانون الهی» به حساب می‌آید (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۳).

شهید مطهری احتمالاً برای رفع اتهام خلف وعده از موسی(ع)، دو بذر دیگر هم می‌کارد. نخست این‌که در تحلیل پاسخ موسی(ع) به خضر(ع) که از او پرسید «چگونه می‌توانی بر چیزیکه به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی» (الکهف: ۶۸) مطهری می‌گوید که «موسی(ع) گفت [...] امیدوارم اگر خدا بخواهد صبر کنم و امر تو را مخالفت نکنم. موسی(ع) نگفت چه به رمز مطلب پی ببرم و چه نبرم صبر خواهم کرد؛ همین‌قدر گفت امیدوارم این تحمل در من پیدا شود» (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۴). دوم این‌که در ذیل سخن خضر(ع) که به موسی(ع) گفت «اگر مرا پیروی می‌کنی پس از چیزی سؤال مکن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم» (الکهف: ۷۰) باز مطهری می‌گوید «در این‌جا دیگر آیه کریمه ندارد که موسی(ع) پذیرفت. در آیه همین‌قدر دارد که بعد با هم راه افتادند و رفتند» (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۴). درحقیقت، مطهری با این دو بیان، گویی معتقد است که موسی(ع) با وجود تواضع و عذرخواهی، اما قولی نداده بود که آن را زیر پا گذاشته باشد.

۲-۳ مطهری و مسئله عمومی «بافت»

یکی از مفاهیمی که به مطالعه موضع عقلی مرحوم مطهری در این باب کمک می‌کند مفهوم «بافت»^۴ است که در علوم و زمینه‌های مختلفی از جمله تفسیر، اخلاق و زیباشناسی کاربرد دارد. نگاه بافتی در قلمروهایی هم‌چون معرفت و اخلاق پیش از هر چیز در پی تمرکز بر شرایط عینی و ملموسی(ع) است که آن را در نقطه مقابل نگاه صوری قرار می‌دهد و در هنگام قضاوت درباب یک نظریه یا گزاره و ازجمله یک فعل، به جای به‌کار بستن قواعد کلی و پیشین، به شرایط بافتی مرتبط با اظهار آن ایده یا وقوع آن فعل از جمله شرایط تاریخی، تربیتی و فرهنگی می‌اندیشد (Blackburn, 2005: 77) و در نظر گرفتن این شرایط بافتی را شرط تعیین آن نظریه، گزاره یا فعل می‌داند. مسلماً بافت در این‌جا مفهومی وسیع و در زمان هم-متغیر است و نمی‌توان آن را به‌طور کامل فراچنگ آورد و توصیف کرد؛ اما تحولات دائمی عوامل بافتی، مانع از این اعتقاد نیست که با در نظر گرفتن بافت، به‌عنوان

مجموعه‌ای از عوامل معرفتی و غیر آن، است که می‌توانیم یک گزاره یا نظریه را به‌نحو معناداری فهم و سپس آن را تصدیق یا تکذیب کنیم یا یک فعل را به‌نحو معناداری فهم و سپس آن را تحسین یا تقبیح کنیم. هم‌چنین مسلم است که دخالت اطلاعات ضمنی و بافتی ما در قضاوت‌های علمی یا اخلاقی، به‌هیچ‌وجه به‌معنای نسبیّت معرفت‌شناختی یا اخلاقی نیست (ملایری، ۱۳۹۰: ۴۸-۴۹).

نگاه شهید مطهری هم همین ویژگی را دارد. او درباب حوادث تاریخی و در مواضعی هم‌چون جلد نخست از فلسفه تاریخ، از دو نگرش رقیب در تحلیل تاریخ سخن می‌گوید: علت‌شناسی حوادث تاریخی و ماهیت‌شناسی آن‌ها. در این میان، معتقد است که «بعضی به‌جای این‌که در تاریخ، دنبال علل تاریخی بروند، دنبال بحث‌های ماهیت تاریخی رفته‌اند. ولی این کار کاملی نیست چون تا علل شیء به‌دست نیاید ماهیتش نیز به‌درستی به‌دست نمی‌آید» (مطهری، ۲۰۴: ۱۳۸۰). بر این اساس او در بیان خود درباب تاریخ و اجتماع از وجود عواملی سخن می‌گوید که به بیان ما در این‌جا به‌مثابه عواملی بافتی عمل می‌کنند؛ اما عمده این عوامل بافتی چه عوامل الهی باشند، چه عوامل انسانی و چه عوامل محیطی به‌هیچ‌وجه نافی مسئولیت و نقش‌آفرینی انسانی درمقابل حوادث نیستند؛ یعنی به‌قول او «نمی‌خواهیم بگوییم عوامل منحصر، بلکه می‌خواهیم بگوییم عوامل تعیین‌کننده» (مطهری، ۱۳۸۰: ۲۲۱، پانویس ۱). این یعنی عامل بافتی هم‌چون عواملی علیّ ناقصه‌ای عمل می‌کنند که بر حوادث تأثیر می‌گذارند اما تخلف‌ناپذیر نیستند و اندیشه و انتخاب آگاهانه بشری می‌تواند نفوذ و تأثیر آن‌ها را خنثی کند. بر این اساس، او اگر در مواردی هم‌چون تحلیل حوادث تاریخی، یکی از وظایف مورخ را لحاظ کردن نقش همین عوامل در این تحلیل می‌داند و می‌گوید «اگر مورخ به علل حوادث کاری نداشته باشد کارش ارزش ندارد» (مطهری، ۱۳۸۰: ۲۰۱) ولی به‌هیچ‌وجه این قبیل عوامل را هم‌چون علل تامه و تخلف‌ناپذیر حوادث نمی‌بیند.

شبهه همین نگاه بافتی را در مقدمات بحث مطهری درباب عدل و همین‌طور بحث او درباب اسلام و مقتضیات زمان هم می‌توان دید. ایشان در عین تأکید بر نقش انکارناپذیر و اساسی قرآن در برانگیختن گرایش‌های نظری و عملی مسلمانان به مسئله عدل، وجود عوامل دیگری هم‌چون علل اقتصادی را هم می‌پذیرد؛ اما در عین حال، معتقد است که «نمی‌توان [...] همه عوامل اصلی و اساسی [را] که در بافت تاریخ انسان مؤثر است در نیازهای اقتصادی خلاصه کرد» (مطهری، ۱۳۶۱: ۴۰).

یکی دیگر از مواضعی که مطهری دقیقاً به ارتباط میان بافت فکری و معرفتی شخص با داوری‌های اخلاقی و تشریحی او اشاره دارد بحث ایشان درباره تأثیر جهان‌بینی فقیه بر فتوای او و اصطلاحاً تأثیر عوامل بافتی معرفتی و فرهنگی وی بر داوری‌های او در باب حلال و حرام و مکروه و مستحب و مباح است:

اگر کسی فتوای فقها را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً به احوال شخصیه و طرز تفکر آنها در مسائل زندگی توجه کند می‌بیند که چگونه سوابق ذهنی یک فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج در فتوایش تأثیر داشته به طوری که فتوای عرب بوی عرب می‌دهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی می‌دهد و فتوای شهری بوی شهری (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۳۰).

این هم شمه‌ای از بافت‌باوری مطهری در معنای عام آن است که با داوری وی درباره واکنش‌های موسی(ع) و خضر(ع) در برابر یکدیگر مرتبط است و هر دو بحث در ذیل مواضع او در باب اجتهاد و تقلید آمده‌اند.

در مجموع، عوامل بافتی در نگاه مرحوم مطهری ۱- اعم از عوامل مادی و معنوی و اعم از عوامل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی هستند و صرفاً منحصر به عواملی هم‌چون عوامل اقتصادی نیستند (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۳۱؛ مطهری، ۱۳۸۵: ۸۶؛ مطهری، ۱۳۶۱: ۴۰)؛ ۲- از جهتی دیگر، اعم از عوامل علی و معرفتی‌اند؛ ۳- شناخت ما از آنها به‌مرور تکمیل می‌شود و به عبارتی، تابع پیشرفت علم ما نسبت به احوال انسان و جهان است و لذا اظهار نظر دقیق درباره مجموع آنها زود است؛ ۴- هریک، دائماً در حال تحول و تغییرند (مطهری، ۱۳۶۱: ۴۰)؛ بخشی از این تحول دائمی، درونی است و بخشی از آن هم به‌خاطر این است که عوامل سازنده بافت ۵- از هم، مجزا نیستند بلکه با یکدیگر برهم‌کنش تأثیر و تأثر دارند (مطهری، ۱۳۷۸ الف: ۳۸۷)؛ و از جمله ۶- با دیگر ادراکات و مکاشفات آدمی در باب انسان و جهان نیز برهم‌کنش دارند (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۸)؛ به‌لحاظ علی هم هریک از این عوامل، در نقش علل ناقصه رخدادهای انسانی و تاریخی عمل می‌کنند نه علل تامه و برخی هم اساساً علل تامه هستند نه علل (ن.ک: مطهری، ۱۳۸۰، ص ۲۰۴-۲۱۰) و بالأخره ۷- نباید عوامل بافتی را عواملی تخلف‌ناپذیر در جهت‌دهی به افکار و رفتار آدمی و از جمله «خواست‌های او ببینیم».

درباره این نکته اخیر، ایشان در برخی مواضع از جمله *انسان در قرآن* (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۷-۲۶) معتقد است که این عوامل هم در انسان وجود دارد و هم در حیوان و

«خواست»‌های او را متأثر می‌سازند؛ اما انسان و حیوان در این باب، متفاوت‌اند چراکه: اولاً عوامل بافتی در حیوان منحصر به عوامل مادی (اعم از غریزی و محیطی) است ولی در انسان اعم از عوامل مادی و معنوی یا عوامل عینی و ذهنی است. ثانیاً انسان برخلاف حیوان می‌تواند به خود این عوامل و نیز سازوکار تأثیر آن‌ها بر «خواست»‌های خود پی ببرد؛ هرچند همان‌طور که در بالا دیدیم او در *عدل الهی* معتقد بود که هنوز زود است که آدمی بتواند از شناخت کامل این عوامل سخن بگوید (مطهری، ۱۳۶۱: ۴۰). ثالثاً آدمی به‌واسطه برخورداری از «اراده» می‌تواند تأثیر بسیاری از این عوامل بافتی بر «خواست»‌های خود را سلب یا خنثی کند.

۲-۴ نگرش «بافت»ی مطهری به طرفین داستان

اکنون می‌خواهم در چند گام بر این مدعا تأکید کنم که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های خوانش عقلی و فلسفی شهید مطهری از داستان موسی (ع) و خضر (ع) که تمایزهای متعددی را با نگاه پیشینیان در این باب رقم زده و نیز رفتار موسی (ع) را در جای خود کاملاً موجه جلوه و قابل درک می‌دهد نگاه بافت‌محور او به طرفین این ماجراست.

از دید مطهری در *انسان و ایمان* دو تا از مهم‌ترین عوامل بافتی غیرمادی در وجود انسان که «خواست»‌های او را جهت می‌دهند، یکی «بینش»‌های اوست - که در بحث قبل با عنوان جهان‌بینی و عوامل معرفتی سازنده بافت از آن سخن گفتیم - و دیگری «گرایش»‌های او. «این بینش که تحت ضوابط و قواعد و منطق خاص در آمده نام «علم» یافته است [...] گرایش‌های والا و معنوی و فوق حیوانی انسان [هم] آن‌گاه که پایه و زیربنای اعتقادی و فکری پیدا کند نام «ایمان» به‌خود می‌گیرد» (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۱) و این هر دو از اختصاصات بافت انسانی است. به‌بیان دیگری که در *انسان در قرآن* آمده است، برخی از «جاذبه»‌هایی که به‌عنوان عناصری بافتی، این خواست‌های انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند عبارت‌اند از «دانش و آگاهی»، «عواطف اخلاقی» و «علاقه به جمال و زیبایی» (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۹-۲۱).

حالا یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های خوانش عقلی مطهری از داستان موسی (ع) و خضر (ع) این است که او این پیش‌فرض عمدتاً پنهان رایج در بسیاری از تحلیل‌های داستان موسی (ع) و خضر (ع) را مبنی بر این که این دو بافت و بینش فکری و علمی واحدی دارند و

می‌توان آن‌ها را با معیارهای واحد و در چهارچوب بینشی و ارزشی یکسانی ارزیابی کرد، کنار می‌گذارد. از دید مطهری، موسی(ع) و خضر(ع) به دو بافت و افق فکری متمایز و نه لزوماً متباین- تعلق دارند که این تمایز در جهان‌بینی و بافت معرفتی آن‌ها «خواست»های متفاوتی را هم در هریک رقم زده است. به بیان دقیق‌تر و برحسب تعبیر وی، دانش و بینش فرد بر ارزش‌های ایمانی، عواطف و ارزش‌های اخلاقی (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۹-۲۰) و حتی گرایش‌های زیباشناختی (مطهری، ۱۳۹۰ الف: ۹۶-۹۷) او تأثیر می‌گذارد. به همین جهت، تمایز بافتی موسی(ع) و خضر(ع) در سطح بینش، تمایزهای دیگری را در سطح عواطف اخلاقی و چه بسا نگاه زیباشناختی^۵ این دو پدید آورده، لذا «خواست»های متفاوتی را در هریک رقم زده است.

در نگاه بافتی مرحوم مطهری به این ماجرا موسی(ع) و خضر(ع) از دو بافت یا به قول مطهری در ده گفتار از دو «افق» فکری متفاوت با یکدیگر گفتگو می‌کنند. یکی برخوردار از «منطق ظاهر» است و دیگری «منطق باطن»؛ یکی در جهان سه‌بعدی زندگی می‌کند و دیگری در جهان چهاربعدی که شامل «آینده» است (مطهری، ۱۳۷۸ د: ۱۶) و در قالب علم لدنی فقط از ناحیه خداوند به او افاضه شده است. یعنی منشأ آن جستجو، قیاس و استدلال‌های بشری نیست (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۴۳).

۲-۴-۱ دو تعبیر دیگر از مطهری در توضیح این تمایز بافتی

دو مفهوم «ابعاد جهان» و «مراتب مسئولیت» از جمله مفاهیم موجود در اندیشه مطهری هستند که می‌توانند به فهم بهتر منظور وی کمک کنند. اولی مستقیماً ناظر به داستان موسی(ع) و خضر(ع) بیان شده ولی دومی خیر. از دید او جهان چهاربعدی برخلاف جهان سه‌بعدی، شامل علم به آینده است و خضر(ع) به این جهان تعلق دارد. این موضوع عامل تمایز جهان‌بینی خضر(ع) و موسی(ع) نسبت به یکدیگر است و این جهان‌بینی‌های متمایز به مثابه دو بافت متمایز، تصمیمات و افعال آن‌ها را متأثر می‌سازند. این تفاوت اگر بخواهد برحسب تعبیر مطهری در باب جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی بیان شود (مطهری، ۱۳۸۴ ب: ۲۶)، منحصر به تفاوت کمی در علم این دو نیست که علم خضر(ع) نسبت به موسی(ع) صرفاً به لحاظ کمی بیشتر دانسته شود بلکه تفاوتی کیفی و ماهوی است.

حالا شهید مطهری قائل است به این که حکمی که «نسبت به سطح شریعت صادق است، در جهان سه‌بعدی [موسی(ع)] صادق است، در جهان چهاربعدی [خضر(ع)] که شامل بُعد

آینده می‌شود صادق نیست و درباره انسان‌های چهاربعدی نیز صادق نیست» (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۶). این یعنی از دید مطهری، بافت فکری خضر(ع) و موسی(ع) با یکدیگر متباین و کاملاً بی‌نسبت نیست بلکه اولی اعم از دومی است. بر این اساس، موضع موسی(ع) و خضر(ع) نسبت به یکدیگر یا دست‌کم موضع خضر(ع) برای موسی(ع)، به‌طور کامل شفاف نیست و این درعین آن‌که عامل طلب موسی(ع) برای تعلّم از خضر(ع) است عامل کشمکش و تعارض این دو با یکدیگر نیز هست.

تقسیم‌بندی مرحوم مطهری از موجودات جهان برحسب «مراتب مسئولیت» آن‌ها هم، مفهوم دیگری است که به فهم تمایز بافتی موسی(ع) و خضر(ع) از دید او کمک می‌کند. از دید او «موجودات جهان سه قسم‌اند: موجودات دون مسئولیت (جمادات، نباتات، حیوانات)، موجودات مسئول یا ذوات مسئول (انسان) و سوم ذات فوق مسئولیت یعنی خداوند متعال» (مطهری، ۱۳۷۸: ج ۸۱). در نگاه مطهری، هم رفتار خضر(ع) «عین وظیفه و تکلیف بود» هم این که موسی(ع) «ایمان او به او اجازه نمی‌دهد سکوت کند» (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۱۲۳-۱۲۴). چگونه می‌توان این تناقض را حل کرد؟ در این‌جا موسی(ع) و افعال او بی‌تردید متعلّق به دسته دوم یا همان موجودات و ذوات مسئول است درحالی‌که خضر(ع) به دنبال علم لدنی که همان‌طور که دیدیم، بنا به تعریف، منحصرأ از خداوند گرفته و جنبه انسانی ندارد به‌صراحت مسئولیت بخشی از رخدادهای داستان را به خداوند وامی‌گذارد. به قول علامه طباطبائی «حضرت خضر(ع) هر کاری که کرده به امر دیگری یعنی به امر خدای سبحان بوده نه به امری که نفسش کرده باشد» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۸۴)؛ سخنی که البته جز خضر(ع) و امثال او کسی نمی‌تواند مدّعی آن شود.

۲-۴-۲ یک پرسش مقدّر ذیل مسئله بافت

یکی از مهم‌ترین پرسش‌های مقدّر دربرابر بافتی خواندن نگاه مطهری این است که مفهوم بافت و مفاهیم متحد با آن هم‌چون منظر، افق که در بیان ایشان هم به‌کار رفته‌اند، ظاهراً اختصاصی به خوانش عقلی ایشان ندارند و بر این اساس می‌توان برخی خوانش‌های عرفانی از داستان موسی(ع) و خضر(ع) که مثلاً یکی را در مقام نبوت و دیگری را در مقام ولایت جای می‌دهند را هم نوعی خوانشی بافتی به‌حساب آورد؛ اما نکته‌ای که در این‌جا باید بر آن تأکید کرد این است که یکی از شاخصه‌های غالب در بافت‌گرایی فلسفی، تأکید بر تمایز و تکثر بافت‌ها و خصوصاً قیاس‌ناپذیری آن‌ها در برخی جهات است. همان‌طور که خواهیم

دید آن‌چه خوانش بافت‌محور مطهری را به خوانشی عقلی تبدیل می‌کند و آن‌را از خوانش‌های شبه‌بافتی تفاسیر عرفانی تمایز می‌بخشد، خودداری عقلی ایشان از مقایسه ارزش‌دورانه رفتار طرفین داستان و نتایج و لوازم معرفتی آن‌ها با یکدیگر و تاحد زیادی مقایسه‌ناپذیر دانستن این دو در چهارچوب واحد است؛ و گرنه برخی از تفاسیر عرفانی هم در بحث از برتری علم موسی و خضر بر یکدیگر با نگاهی که تداعی‌گر نگاه بافتی است قائل به تفصیل شده‌اند و مثلاً نگرش موسی (ع) را از سنخ شریعت و نگرش خضر را از سنخ طریقت دانسته‌اند. به جهت همین قیاس‌ناپذیری مندرج در نگاه مطهری است که خوانش بافتی ایشان به نسبی‌گرایی دچار نمی‌شود. به‌رحال قائل شدن به این قیاس‌ناپذیری در پرتو نگاه بافتی به موسی (ع) و خضر (ع) یکی از کانون‌های اصلی نگاه عقلی مطهری است و حتی اگر در یک تفسیر مسمّا به عرفانی هم رخ بدهد، به آن هم وجهی عقلی و فلسفی می‌دهد.

۲-۵ التفات طرفین داستان به این تفاوت بافتی و مراقبت برعمل به الزامات آن

از دید شهید مطهری، طرفین داستان، نه تنها به این اختلاف بافتی، ولو اجمالاً، آگاهی و التفات دارند بلکه خود را ملزم به عمل در چهارچوب آن و عدم تخلف از الزامات اندیشه خویش می‌دانند. در متن روایت مطهری از مواجهه طرفین داستان (که بخش‌هایی را که به‌صورت کج‌نوشت نقل کرده‌ام در متن آیه نیست و مربوط به خوانش ایشان است)، خضر (ع) به موسی (ع) می‌گوید: «مگر تو وقتی که ببینی عملی برخلاف صورت می‌گیرد و از سرّ و رمز مطلب آگاه نباشی صبر خواهی کرد؟!» (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۴)؛ درحقیقت «من یک متد و روشی^۶ دارم که تو تاب نمی‌آوری»^۷ (مطهری، ۱۳۸۴ الف: ۱۵۰). التفات به این تمایز بافتی و تکوینی می‌تواند عامل پیدایش نفی دائمی «لن» در متن آیه از قول خضر (ع) باشد که همان ابتدا به موسی (ع) گفت تو «هرگز» و «هیچ‌وقت» نخواهی توانست هم‌پای من صبر کنی.^۸

مطلب مهم‌تر این است که هر دو مأمورند به این‌که طبق چهارچوب‌های بینشی و ارزشی خود عمل کنند و از آن عدول نکنند:

عملی که عبد صالح کرد از نظر خود او که افق وسیع‌تری را می‌دید و به باطن موضوع توجه داشت برخلاف اصول نبود بلکه عین وظیفه و تکلیف بود [موسی (ع) هم] مادامی که از نظر او عملی برخلاف اصول و قانون الهی است ایمان او به او اجازه نمی‌دهد

سکوت کند (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۳).

برای کسی که [هم‌چون موسی(ع) دلیل کار خضر(ع) را] نمی‌داند، توجیه‌پذیر نیست. آن کسی که نمی‌داند، وظیفه‌اش این است که از قانون مربوطه پیروی کند (مطهری، ۱۳۸۰: ۱۹۶).

مسلماً موسی(ع) «اگر به رمز مطلب آگاه می‌شد اعتراض نمی‌کرد» (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۳)؛ اما تا وقتی او نتوانسته در بافت فکری خضر(ع) درآید و از دریچه دید او به عالم بنگرد نمی‌تواند و نباید تعبد پیشه کند و از الزامات اخلاقی برخاسته از اندیشه خودش سرباز بزند. به‌همین جهت، مطهری با نگرستن از دریچه دید موسی(ع) ادامه داستان را این‌طور روایت می‌کند که:

موسی(ع) [به خضر(ع)] نگفت چه به رمز مطلب پی ببرم و چه نبرم [بر رفتار تو] صبر خواهم کرد؛ همین قدر گفت امیدوارم این تحمل در من پیدا شود [...] حتی وقتی خضر(ع) [خواست صریح‌تر از موسی(ع) قول بگیرد که حتی اگر به رمز مطلب هم پی نبری سکوت کن و اعتراض نکن تا وقتی که موقعش برسد خودم توضیح دهم [...] در این‌جا دیگر، آیه کریمه ندارد که موسی(ع) پذیرفت (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

در این‌جا به قول علامه طباطبائی در تفسیر المیزان موسی(ع) با این نحوه قول دادن به خضر(ع) «اگر چه» وعده می‌دهد که به زودی خواهی دید که صبر می‌کنم و تو را مخالفت و عصبان نمی‌کنم، ولی وعده خود را مقید به مشیت خدا کرد تا اگر تخلف نمود دروغ نگفته باشد» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۷۵)؛ گو این‌که موسی(ع) هم مانند خضر(ع) به این اختلاف بافتی التفات دارد و به‌همین جهت، احتمال بروز اختلاف نظر را پیش‌بینی می‌کرده است. به‌همین جهت، علامه طباطبائی اگر چه ترجیح می‌دهد که اعتراف موسی(ع) به «نسیان» اشاره شده در آیه ۷۳ سوره کهف را به «فراموشی» و «غفلت کردن» تفسیر کند ولی معتقد است که چه‌بسا کسی هم این نسیان را به «ترک کردن» تفسیر کند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۷۷) همان‌طور که برخی تفاسیر، چنین احتمالی را روا دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۵: ۵۴۴). در این صورت، این هم می‌تواند دلیل دیگری بر رفتار آگاهانه موسی(ع)، نه واقعاً فراموش‌کاری او، در این صحنه باشد و به خوانش مطهری یاری برساند.

۲-۶ خضر(ع) برتر است یا موسی(ع)؟ پاسخ «بافت»ی مطهری

بسیاری از تفاسیر و متون ادبی شکل گرفته ذیل این داستان با بحث از مفاهیمی هم‌چون

علم، ولایت و نبوت و بررسی مصادیق آن‌ها در موسی(ع) و خضر(ع) به دنبال مقایسه ارزش داورانه آن‌ها و برتری بخشیدن یکی بر دیگری (غالباً خضر(ع) بر موسی(ع)) هستند و از قیاس ناپذیر خواندن این دو به دورند. مثلاً ۱- از یک سو، اغلب متون ادب فارسی^۹ در کنار تفاسیری هم چون تفسیر عرفانی بیان السعاده که موسی(ع) را فاقد احاطه بر غرایب ولایت و توحید و لذا فاقد تحمل می خواند، در مجموع، خضر(ع) را برتر از او می نشانند (سلطان علی شاه، ۱۳۷۲: ۴۴۲-۴۴۶). ۲- برخی منابع هم چون مجمع البیان هم قائل به تفصیل شده اند و در برخی جهات، خضر(ع) را عالم تر از موسی(ع) دانسته اند و در جهات دیگر هم بالعکس (طبرسی، ۱۳۵۲: ۱۰۴؛ الشریف اللاهیجی، ۱۳۷۳: ۹۱۶). ۳- در سوی مقابل، آوسی در تفسیر روح المعانی با دفاع از برتری مقام نبوت بر ولایت، پیروی موسی(ع) از خضر(ع) را برخاسته از تواضع و لطف او به خضر(ع) می بیند^{۱۰} (آوسی البغدادی، ۱۴۱۵: ۳۱۳-۳۱۴؛ با نگاه به: مهدوی آزادینی و دیگران، ۱۳۹۵: ۷۷). لذا سویه غالب در بیشتر تفاسیر، نگاه قطبیده و مفروض آن‌ها فضیلت یکی از طرفین بر دیگری (و غالباً خضر(ع) بر موسی(ع)) دست کم در قلمرو علم است. ۴. در این میان، کم هستند تفاسیری هم چون مخزن العرفان که در عین قائل شدن به تفصیل در هنگام مقایسه علم موسی(ع) و خضر(ع)، دست کم به صراحت به عدم تنافی میان خضر(ع) و موسی(ع) رأی بدهند (امین، ۱۳۶۱: ۶۱)، بلکه اغلب آن‌ها به نحوی در فضای تفضیل و برتری یکی بر دیگری حرکت کرده اند. به این ترتیب جدای از غلبه تفاسیر عرفانی از ماجرای خضر(ع) و موسی(ع)، یکی از مسائل عمده آن‌ها هم، پرسش از برنده میدان است.

نگاه بافتی از جهات متعدد و دست کم به لحاظ منطقی و نیز روشی، در نقطه مقابل نگرش قطبیده قرار می گیرد و با تأکید بر عوامل متعدد بافتی، نه تنهایی تواند به خوبی عدم تضاد میان موسی(ع) و خضر(ع) را صورت بندی کند بلکه اساساً مسئله برتری طرفین ماجرا را در بسیاری جهات از کانون توجه خارج می سازد. لذا مرحوم مطهری در چنین خوانشی کوشیده با نگرستن از دریچه دید طرفین ماجرا و رسمیت بخشیدن به تمایز بافتی آن‌ها دست کم نشان دهد که رفتار نقادانه موسی(ع) نه عجیب و دور از انتظار است نه شایسته تحقیر و خوارداشت؛ رفتار خضر(ع) هم همین طور. لذا در حالی که در خیلی از تفاسیر عرفانی، رابطه موسی(ع) و خضر(ع) رابطه مرید و مراد و خضر(ع) برتر از موسی(ع) خوانده شده است مطهری نه چنین نگاهی دارد و نه از آن سو لزوماً در پی برتری بخشیدن به موسی(ع) است.

مدعای من در این‌جا این است که از دید شهید مطهری، نه تنها بافت معرفتی و عقیدتی موسی(ع) و خضر(ع) با یکدیگر متفاوت است بلکه رفتار هریک از آن‌ها در این دو بافت نسبت به یکدیگر غیرمرجّح‌اند. به‌همین جهت همان‌طور که دیدیم، تکلیف هریک، مقید به بافتی است که در آن به‌سر می‌برد و عملکرد هریک هم در بافت خویش موجّه است. لذا از دید ایشان نه تنها این میدان برنده‌ای ندارد بلکه تلاش برای تعیین این برنده هم از اساس بی‌معناست. هم خضر(ع) به آنچه درست می‌دانست عمل کرد هم موسی(ع) چنین کرد. موسی(ع)، به واسطه درک انسانی، فطری و نه لزوماً نبوی خویش از نیک و بد امور، حتی در مقام تقلید هم نمی‌بایست سرسپردگی پیشه کند و چنین هم نکرد.

بر این اساس تعابیر مطهری دربارهٔ منطق باطنی خضر(ع) در برابر منطق ظاهری موسی(ع) (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۶)، حساب کلی خضر(ع) در برابر حساب جزئی موسی(ع)^{۱۱} (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۰۱) یا حتی برخورداری خضر(ع) از علم لدنی منحصراً افزوده شده از ناحیهٔ خداوند گرچه از مرتبهٔ تکوینی متمایز و ستوده‌ای حکایت دارند اما هیچ‌یک به معنای ارزش‌دآوری فرابافتی و برتری مطلق خضر(ع) بر موسی(ع) نیست. درمقابل ایشان صریحاً ظواهر و احکام تشریحی که موسی(ع) به آن‌ها پای‌بند است را «مقدس» و برخوردار از «صدق» می‌خواند. در نتیجه، احکام پذیرفته‌شدهٔ هریک از طرفین داستان، بسته به بافت «سه‌بعدی» یا «چهاربعدی» (مشمول بر آینده) جهان‌بینی و معرفت آن‌ها با یکدیگر متمایز است.

در آن داستان مسئلهٔ منطق ظاهر و منطق باطن مطرح شده است که آن‌که ظواهر [را] - که البته مقدس است - می‌بیند، امری را نامشروع و غیرجایز و غیرانسانی و غیراخلاقی می‌بیند و آن‌که شعاع دورتری را می‌بیند، به اعتبار آن شعاع دورتر، آن نامشروع‌ها همه مشروع می‌شود از قبیل سوراخ کردن کشتی، کشتن پسر بچه بی‌گناه و راست کردن دیوار مردمیکه بدیکرده بودند. اولی از مقولهٔ کاری است که جامعه را و از آن جمله خود فرد را به خطر می‌اندازد و دومی بدی به بی‌تقصیر است و سومی نیکی به باتقصیر. ولی بعد، فلسفهٔ همه آن‌ها روشن شد و معلوم شد که هیچ‌کدام از این‌ها احکامی مطلق نیست، بلکه نسبی است؛ نسبت به سطح شریعت صادق است، در جهان سه‌بعدی صادق است، در جهان چهاربعدی که شامل بُعد آینده می‌شود صادق نیست و دربارهٔ انسان‌های چهاربعدی نیز صادق نیست (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۶).

نتیجه، این‌که از دید مرحوم مطهری بافت تشریحی و قوانین ظاهری فکر موسی(ع)

ماهیتاً متفاوت با بافت باطنی فکر خضر(ع) و لذا تا حد زیادی غیرقابل قیاس با ما محدودتر از آن است. لذا از دید او نه تنها احکام برآمده از این دو بافت نسبت به یکدیگر ترجیح ناپذیرند بلکه اساساً سخن گفتن از برتری موسی(ع) یا خضر(ع) بر یکدیگر هم موضوعیت خود را از دست می‌دهد. در واقع، نسبتی که مطهری در تعبیر فوق از آن سخن می‌گوید چیزی فراتر از نسبت یا همان وابستگی حکم به بافت معرفتی نیست. به همین جهت در این جا تناقض به معنای ناسازگاری در بافتی واحد رخ نداده است. حتی وقتی او از استفاده عرفاً از این داستان و مفاهیمی هم چون طریقت و شریعت سخن می‌گوید، گویی معتقد است که تناقض حقیقی‌ای میان موسی(ع) و خضر(ع) رخ نداده است (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۶-۱۷) چون وحدت بافتی میان موسی(ع) و خضر(ع) و درحقیقت مقدمات منطقی وقوع تناقض فراهم نشده است. از دید او در عین آن که علم لدنی خضر(ع)، مطلوب و موسی(ع) هم طالب آن است،^{۱۲} نه رفتار موسی(ع) محکوم‌شدنی است و نه رفتار خضر(ع) را می‌توان به عنوان الگویی برتر و همگانی ترویج کرد چون او فاقد وحدت بافتی با دیگران است. در فرض داستان، افق دید خضر(ع) یا به بیان دقیق‌تر طبق نگاه مطهری- مابه‌الامتیاز یا مابه‌التفاوت دانش خضر(ع) نسبت به موسی(ع) مختص خود او باقی ماند و دلیل آن سه واقعه هم که خضر(ع) برای موسی(ع) بازگو کرد در حد و به معنای ورود موسی(ع) به بافت فکری خضر(ع) نیست. قرآن هم که می‌خواهد از یک سکوی فراتاریخی این ماجرا را روایت کند، بدون تصریح به برتری هریک از طرفین، داستان را به پایان می‌برد.

۳. یافته‌ها و راه‌آوردهای این نگاه بافتی

مسئلاً خضر(ع) بنده‌ای از بندگان خداست که از سر لطف خداوند یا از راه لیاقت اکتسابی یا هردو، از رحمت الهی و علم لدنی بهره‌مند شده و این موقعیتی مطلوب و خواستنی است؛ اما سلوک خود او در این داستان لزوماً واجد عنصر تربیتی همگانی، تعمیم‌یابنده و الگوپذیری نیست. لذا بالاترین کارکرد تربیتی این داستان در بیشتر تفاسیر عرفانی و ادبی در این حد است که «طی این مرحله بسی هم‌رهی خضر(ع) مکن» یا «فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»^{۱۳} (یوسف: ۷۶)؛ عموماً همین‌ها و بس.

اما نوع نگاه شهید مطهری به این داستان و التفات ایشان به مسئله بافت و تفاوت بافتی موسی(ع) و خضر(ع) با یکدیگر که از ویژگی‌های خوانش عقلی اوست اولاً به وی این

فرصت را داده که از دریچه دید موسی (ع) هم به ماجرا بنگرد؛ ثانیاً رفتار موسی (ع) را در بافت فکری خودش کاملاً موجه جلوه داده و تصویر او را از شخصیتی منفعل و بی‌معرفت به مقلدی عاقل، اصولی و فعال تبدیل کرده است و ثالثاً با کارکرد تربیتی بخشیدن به سلوک موسی (ع) به میزان قابل توجهی به کارکردهای تربیتی کل داستان نیز افزوده است.

۳-۱ تکافوی ادله طرفین داستان؛ حاصل نگرستن از دریچه دید موسی (ع)

موقعیتی که مرحوم مطهری تصویر می‌کند تا حد زیادی مبتنی بر نوعی تکافو میان طرفین است؛ چراکه موسی (ع) و خضر (ع) هم به لحاظ مرتبه علم و هم به لحاظ عواطف اخلاقی و نظام ارزشی با یکدیگر اختلاف بافتی دارند؛ یعنی جهان‌بینی و زمینه شناخت آن‌ها با یکدیگر متمایز است. جهان چهاربعدی خضر (ع) برخلاف جهان سه‌بعدی موسی (ع)، شامل علم به آینده است. لذا «منطق» باطنی خضر (ع) برخلاف منطق ظاهری موسی (ع) به تفاوت موضع آن‌ها در مواجهه با وقایع سه‌گانه رخ داده در طول این هم‌راهی منجر شده و «مسئولیت»ی که هر یک بر دوش خود احساس می‌کنند هم، متفاوت است. لذا موسی (ع) در عین آن‌که طالب بهره‌مندی از علم لدنی خضر (ع) است به اعمال خضر (ع) معترض شد. او نخواست یا نتوانست جلوی کارهای سه‌گانه خضر (ع) را بگیرد ولی سه مرحله اعتراض او نهایتاً به جدایی آن‌ها از یکدیگر ختم شد.

در نتیجه، شهید مطهری در عین آن‌که به اشتیاق موسی (ع) به علم لدنی خضر (ع) التفات دارد، به نوعی تکافوی دلایل ناشی از تمایز بافتی طرفین معتقد است که این تکافو، بطن روایت بافتی ایشان از این ماجرا و تمایز اصلی خوانش وی با دیگر خوانش‌هاست. در نتیجه، ایشان هنگام روایت این داستان مسئله برتری موسی (ع) یا خضر (ع) بر یکدیگر (به واسطه ولایت یا نبوت هر یک) را عملاً کنار می‌گذارد. از دید وی پیروی موسی (ع) نه تنها به تعبد محض و سرسپردگی خضر (ع) منتهی نشد بلکه به خاطر تعلیق ذکر شده در بند بعد- موسی (ع) بنای این سرسپردگی را هم نداشت و آگاهانه از آن خودداری می‌کرد. لذا در خوانش ایشان در عین آن‌که علم لدنی خضر (ع) مطلوب موسی (ع) است اما اگر این هم‌راهی تا ابد هم ادامه می‌یافت، موسی (ع) هم چنان کار خضر (ع) را قانون‌شکنانه می‌دانست و به آن اعتراض می‌کرد.

عنصر مهم و مکمل در خوانش مطهری، که بخشی از آن مشترک با علامه طباطبائی

است، این است که ایشان به عناصر معلق مانده در داستان کاملاً واقف است. از دید وی موسی (ع) عهدشکنی نکرد چون اولاً وقتی خضر (ع) از او خواست که سکوت کند، او صرفاً ابراز امیدواری کرد که سکوت کند ولی قول به سکوت نداد و ثانیاً وقتی خضر (ع) خواست دوباره قول بگیرد باز، روایت مطهری این است که قرآن خبر از پذیرش موسی (ع) نداده است.

۳-۲ دستاوردهای تربیتی رفتار موسی (ع)

اما همان‌طور که اشاره شد، نگرش بافتی مرحوم مطهری به این داستان و التفات او به اختلاف بافتی طرفین، موسی (ع) را تاحدزیادی از محقق بسیاری از تفاسیر پیشین خارج کرده و با کارکرد اجتماعی و تربیتی بخشیدن به سلوک وی در برابر خضر (ع)، هم کارکردهای تربیتی این داستان را مضاعف ساخته هم این‌که این کارکردها را نسبت به تفاسیر پیشین دگرگون کرده است. لذا حتی اگر بتوان معدودی از تفاسیر عرفانی، به‌ویژه آن‌هایی که در بحث از برتری موسی (ع) و خضر (ع) بر یکدیگر قائل به تفصیل شده بودند، را قائل به اختلاف بافتی و از جهتی قابل قیاس با نگاه مطهری به حساب آورد، ولی تقریباً هیچ‌یک از آن‌ها کارکرد تربیتی خاصی برای سلوک موسی (ع) قائل نبودند.

بنا به این نگاه، موسی (ع) متخلّق به اخلاق باور است. اولاً او به باورهای عمل می‌کند که در محدوده علم کنونی وی حجیت دارند نه علمی که هنوز قرینه‌ای به نفع آن ندارد. رفتار او را می‌توان با اصل مشهور به «اصل کلیفورد» بازخوانی کرد که «همواره، همه‌جا و برای همه‌کس باور به امری بر مبنای قرینه ناکافی نادرست است» (چیگنل، ۱۳۹۵: ۱۵). ثانیاً از آن‌جاکه او بر همین مبنای، خود را ملزم به جستجو و دست‌یابی به قرائن جدید و گشوده بودن نسبت به این قرائن جدید می‌داند (چیگنل، ۱۳۹۵: ۱۶) به محض اطلاع از وجود فردی عالم‌تر از خودش در پی او ره‌سپار می‌شود. در عین حال، این اطلاع و حتی حس تواضع و بهره‌مندی او نسبت به خضر (ع) - که در قرآن آمده - باعث نمی‌شود که او بدون قرینه کافی و جدید، باورها و اصول تشریحی عقلی‌ای که در حال حاضر واجد آن‌هاست را ترک و در برابر افعال خضر (ع) که منافی باورهای کنونی اوست، سکوت کند.

موسایی که شهید مطهری روایت می‌کند کاملاً پای‌بند به یکی از مهم‌ترین معیارهای اخلاقی به‌خصوص در کسب (علم، ثروت، منزلت و مانند آن‌ها) است که مطهری در سیری

در سیره نبوی آن را به پیامبر اسلام (ص) نسبت می‌دهد مبنی بر این که «هدف، وسیله را مباح نمی‌کند» (مطهری، ۱۳۷۰: ۱۶۷). در این جا موسی (ع) به خاطر هدف مشروع خویش مبنی بر بهره‌مندی از علم خضر (ع)، خود را مجاز به سرپیچی از بینش‌ها و عواطف اخلاقی خود نمی‌بیند. به همین جهت، مطهری به نحوی هم‌دلانه این سخن را - که ظاهراً از جایی گرفته - روایت می‌کند که «بعضی گفته‌اند اگر تا قیامت عمل عبد صالح تکرار می‌شود موسی (ع) از اعتراض و انتقاد باز نمی‌ایستاد مگر آن که به رمز مطلب آگاه می‌شد» (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

ترجمه روش‌شناختی دو نکته قبل، ستایش سازگاری میان عقیده و عمل موسی (ع) با یکدیگر است. این سازگاری همیشه به‌ویژه هنگامی که نقصانی ارادی و ناشی از قصور یا تقصیر در دانش و بینش فرد وجود دارد، مطلوب نیست؛ اما در این جا محدودیت علم موسی (ع) نسبت به خضر (ع) تکوینی است؛ علم لدنی خضر (ع) از سوی خداوند به او اعطا شده است و معلوم نیست که موسی (ع) به سبب تقصیر، قصور یا حتی ترک اولی از آن علم محروم مانده باشد. لذا بنابه خوانش مطهری نه این محدودیت معرفتی و نه رفتار موسی (ع) در چهارچوب آن مطلقاً موجب سرزنش وی نیست. آنچه اهمیت دارد دوری از آناشری و چندگانگی نظر و عمل با یکدیگر است و این که دانش و بینش موسی (ع) با افعال وی سازگار باشند که هستند. اتفاقاً اگر موسی (ع) با ترک شریعت و عواطف اخلاقی خود در برابر خضر (ع) سکوت می‌کرد متهم به بی‌قانونی معرفتی، اختلاف عمل با نظر و باز به قول مطهری «در باب سیره نبوی - خروج از «منطق عملی ثابت» (مطهری، ۱۳۷۰: ۶۴) یا ناسازگاری میان مبادی و غایات معرفتی، اخلاقی و عملی (مطهری، ۱۳۷۰: ۱۳۷) می‌شد.

به آن سوی ماجرا هم توجه کنیم. تا وقتی موسی و خضر هریک در بافت فکری خودشان به سر می‌برند، تکلیف هیچ‌یک قابل تسری و توسعه به دیگری نیست؛ خصوصاً تکلیف خضر به موسی. لذا مطهری در باب رفتاری هم‌چون رفتار خضر، معتقد است که «جز ولی حق که [آینده را] می‌بیند، کسی حق چنین کاری را ندارد» (مطهری، ۱۳۸۰: ۱۹۷). درحقیقت، موسی دانش این که بخواهد هم‌چون خضر عمل کند را ندارد و لذا نه مجاز به چنین کاری است و نه طمعی به عمل خضر بدون دریافتن دانش او می‌ورزد.

۳-۳ مبنای همگانی شدن این دستاوردهای تربیتی

چرا ما مجازیم طبق خوانش شهید مطهری رفتار موسی (ع) را الگویی همگانی و تعمیم‌پذیر

بنامیم؟ چون رفتار نقادانه و حتی شریعت‌محور موسی (ع) در برابر خضر (ع)، از نگاه مطهری، نه به پشتوانه مقام نبوت او و مزایای آن بلکه بدو به واسطه بهره‌مندی او از اصول و قواعد عقلی انسانی است. این عقل هم نه لزوماً عقل اشراقی، حکمی، فلسفی و مانند آن بلکه عقل سلیم همگانی و توانایی آن برای تشخیص خوب و بد است. لذا وقتی مطهری می‌گوید «یک نکته بزرگ که از این داستان استفاده می‌شود این است که تابع و پیرو تا آنجا تسلیم متبوع و پیشواست که اصول و مبادی و قانون نشکنند و خراب نشود» (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۳) این را صریحاً پندی همگانی و این حق را نه مختص موسی (ع) به عنوان نبی خداوند بلکه حقی همگانی و به عبارت دقیق‌تر، حق هرکسی می‌داند که به هر دلیلی، نیازمند پیروی از دیگری است. تازه این مراقبت نقادانه موسی (ع) در حالی است که هم خضر (ع) عبد صالح خدا و واجد بالاترین مرتبه علم است هم موسی (ع) به امر خدا در پی او به راه افتاده است نه براساس گمان شخصی‌ای که هر آن ممکن است در آن احتمال خطا برود. لذا در امور روزمره و هنگام پیروی انسان‌های عادی از متخصصان که به طریق اولی مراقبت بر این اصول عقلی همگانی ضرورت دارد.

اما مرجع تشخیص این اصول عقلی همگانی کیست؟ خود فرد مقلد. مفروض مطهری در این بحث که آن را هم از حدیث امام صادق (ع) درباره مرز تقلید ممنوع و مشروع و دچار شدن عوام یهود به سرسپردگی علمای خودشان گرفته این است که آدمیان در بهره‌مندی از گوهر عقل و «الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هرکس تکویناً قرار داده» (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۱) همگی با یکدیگر برابرند؛ اگرچه ممکن است به نحو یکسانی از آن بهره‌گیرند یا آن را پرورش نداده باشند.

کسی نگوید که عوام یهود این مسئله را نمی‌دانستند که نباید به قول علمایی که خودشان برخلاف دستورهای دین عمل می‌کنند عمل کرد؛ زیرا این مسئله، مسئله‌ای نیست که کسی نداند. دانش این مسئله را خداوند در فطرت همه افراد بشر قرار داده و عقل همه‌کس این را می‌داند. به اصطلاح اهل منطق از جمله «قضایا قیاساتها معها» است، دلایلش با خودش است (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۲۱).

درواقع، شهید مطهری به سنت فکری‌ای تعلق دارد که جدای از آن که شناخت اصول دین را واجب عینی و همگانی می‌داند، اجتهاد در احکام و رفتار عملی را هم، واجب کفایی می‌داند (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۴) که باز در بدو امر مخاطب این وجوب، همگان‌اند و از نظر شارع، هرکس آن را انجام داد کفایت می‌کند و انجام آن از سوی برخی مکلفان، اگرچه مانع

از اقدام بقیه نیست اما وجوب آن را از دیگران برمی‌دارد. مفروض این نگاه، همگانی بودن فهم عقلی و مسئولیت همگانی است.

افزون بر این، در نگاه مرحوم مطهری و دست‌کم در خوانش ایشان از داستان موسی(ع) و خضر(ع)، هیچ‌کس نمی‌تواند فرمان توقف به عقل موسی(ع) و چون‌وچرای آن بدهد جز خود عقل وی. حتی رویارویی موسی(ع) با خضر(ع)ی که واجد علم ارزش‌مند لدنی و خداداد است و موسی(ع) با آگاهی، التفات و حضور ذهن نسبت به این مسئله در پی او به‌راه افتاده نیز مجوز تعطیل عقل و مصالح و مفاسد مطلوب آن نیست؛ تاحدی که انتقاد و اصرار موسی(ع) بر فهم خودش، که مبتنی بر قانون شریعت است، به قطع همراهی او با خضر(ع) منجر می‌شود.

۴. نتیجه‌گیری

در حالی که نگرش عارفانه به داستان موسی(ع) و خضر(ع)، عمدتاً بر تأویل استوار است، نگرش عقلی شهید مطهری به این داستان او را به سمت مطالعه حوادث آن در ظرف و بافت خودشان کشانده است. نگرش بافتی مطهری به طرفین داستان و به دنبال آن، قیاس‌ناپذیر دانستن آن‌ها در برخی ابعاد، که از ویژگی‌های مهم خوانش عقلی اوست، به مخاطب می‌آموزد که آنچه ارزش‌دآوری‌ها و عواطف اخلاقی آدمیان را از یکدیگر متمایز می‌سازد و لذا رفتارهای متفاوتی را در هریک برمی‌انگیزد موقعیت‌های معرفتی متکثر آن‌هاست. در حقیقت بافت، مجموعه عوامل معرفتی و غیرمعرفتی است که مطهری در خوانش خود با تأکید بر عوامل معرفتی آن نشان داده که توجه به این عوامل بافتی اولاً شرط «تعیین معنا»ی مدعیات و رفتارهای طرفین و ثانیاً شرط امکان «تصدیق یا تکذیب» آن‌هاست.

بر این اساس، دیدیم که الگوهای تربیتی و اجتماعی برخاسته از خوانش عقلی مرحوم مطهری از داستان موسی(ع) و خضر(ع)، در مقایسه با خوانش‌های بدیل آن، بیشتر و همگانی‌ترند. لذا تعداد بیشتری از افراد می‌توانند از آن توشه بگیرند. چون اکثر قریب به اتفاق مخاطبان، اگرچه علم لدنی خضر(ع) را مطلوب می‌دارند، اما نه تنها به‌لحاظ هستی‌شناختی به موسای داستان شبیه‌ترند تا به خضر(ع) بلکه به‌لحاظ روانی هم، خود را به او شبیه‌تر احساس می‌کنند. نوع انسان‌ها به‌لحاظ شناختی هم، به‌قول مطهری، در جهان سه‌بعدی موسی(ع) زندگی می‌کنند نه جهان چهاربعدی خضر(ع) که شامل علم به آینده

است. هم‌چنین عموم انسان‌ها در قلمروهای بسیار اندکی مجتهد، صاحب‌نظر و مولدند و در بسیاری از قلمروها مقلد، پیرو و بهره‌مند از دیگران‌اند؛ لذا باز هم قوا و استعدادهای خود را به موسی(ع) شبیه‌تر و او را به بافت معرفتی خود نزدیک‌تر می‌بینند.

دیدیم که مفروض نگاه شهیدمطهری، همگانی بودن فهم عقلی و مسئولیت همگانی است. لذا در باب تقلید هم دغدغه صریح وی دور نگه داشتن تقلید و مراجعه به متخصص، از آفت سرسپردگی و تعبد محض است و نشان داده که رفتار موسی(ع) در این مقام نه تنها قابل دفاع است بلکه الگوی تقلیدپذیرتری برای زندگی انسان‌های عادی‌ای است که بیش از آن‌که بخواهند یا بتوانند در همه قلمروهای روزمره صاحب‌نظر باشند نیازمند بهره‌گیری و پیروی از دانش و تجربه دیگران‌اند. موسی(ع) از سرسپرده‌ای منفعل در برخی خوانش‌ها به مقلد آگاه و مراقب در خوانش مطهری تبدیل شده که تقلید او به تجاوز از اصول و قواعد عقلی همگانی و فطری انسانی منتهی نمی‌شود. لذا یکی از غایبات حضور وی در داستان ارائه الگویی برای زیستن عموم انسان‌هاست. او نشان داده که اگرچه بهره‌مندی از علم خضر(ع)، مطلوب است اما این بهره‌مندی مقید به اصولی است نه فارغ از آن‌ها.

ویژگی روش‌شناختی روایت شهیدمطهری، که در آن موسی(ع) را شخصیتی متکی به اصول و قواعد محکم و مشخص معرفی می‌کند، این است که این روایت با سیاق کلی نگاه قرآن به موسی(ع) سازگارتر است؛ درحالی‌که برخی خوانش‌ها که موسی(ع) را شاگردی ناشکیبا می‌خوانند برای رهایی از تناقض میان این توصیف با دیگر آیات قرآنی، که موسی(ع) را کلیم‌الله، صاحب ید بیضاء، شکافنده دریا و پیامبری فضیلت‌مند معرفی کرده‌اند، موسای این داستان را شخصیتی غیر از پیامبر بنی‌اسرائیل خوانده‌اند. به‌هرحال نمی‌توان خود داستان را از قرآن گرفت و اجزاء آن را بی‌توجه به سیاق کلی قرآن روایت کرد.

سخن آخر. البته باز هم شایسته تأکید است که در نگاه بافتی مرحوم مطهری به حوادث این داستان، اولاً تقسیم شخصیت‌های آن به غالب و مغلوب اساساً بی‌معناست و ثانیاً ستایش رفتار موسی(ع) و حتی تعمیم‌پذیرتر خواندن رفتار او به‌هیچ‌وجه، به‌منزله تخطئه خضر(ع) و اعتبار علم لدنی او نیست. یکی از ویژگی‌های اصلی خوانش مطهری از این ماجرا، ایجاد چرخش در نگرش برخی مواضع ادبیات عرفانی و همین‌طور متون تفسیری نسبت به موسی(ع) است که پرسش‌گری او را امری خام‌دستانه و ناشی از نشناختن موقعیت تصویر می‌کنند. درحالی‌که همان‌طور که دیدیم، بر پایه خوانش بافتی مطهری، موسی(ع) محق است و رفتار شریعت‌مدار او هم عقلانی، سازگار، اخلاقی و به‌ویژه به‌لحاظ

اجتماعی و تربیتی تعمیم‌پذیر است. افزون بر این، هیچ‌یک از این دو را نمی‌توان با معیارهای دیگری محکوم و سرزنش کرد.

پی‌نوشت

۱. مطهری هم اگرچه غالباً از او با تعبیر «عبد صالح» یاد می‌کند ولی گاهی هم او را خضر(ع) خوانده است.
۲. قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر(ع) مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی (حافظ، ۱۳۷۸: ۳۱۵).
۳. بخشی از مرور پیشینه این پژوهش به‌مرور آراء پژوهشی مختلف در باب برتری موسی(ع) بر خضر(ع) و بالعکس اختصاص دارد که بهتر دیدم این بخش از مرور پیشینه را در ابتدای بحث مرتبط با آن بیاورم. این بخش را در هنگام بحث از پاسخ بافتی مطهری در باب برتری خضر(ع) و موسی(ع) بر یکدیگر خواهید دید.
۴. Context؛ مطهری هم در کاربردهای مشابه این مفهوم، از تعبیر «بافت» استفاده کرده است. با توجه به این‌که گاهی این مفهوم به «سیاق» هم ترجمه شده است. باید توجه داشت که مطهری هم‌چون بسیاری از محققان دیگر «سیاق» را در ارتباط با متن و با کاربردی زبانی و تفسیری و به یک معنا به‌عنوان «بافت زبانی» به‌کار می‌برد نه به معنای مطلق و اعم بافت.
۵. اگرچه داستان موسی(ع) و خضر(ع) و همین‌طور روایت مطهری از آن به‌طور مستقیم متضمن رأی درباب زیباشناسی نیست اما مطهری در آراء خود در فلسفه اخلاق، به سطحی از ارتباط -ولو ناخودآگاه- شناخت اخلاقی با زیباشناسی و درک آدمی از امر زیبا قائل است (مطهری، ۱۳۹۰: ۹۶-۹۷، ۱۰۱-۱۰۲).
۶. این تعبیری است که احتمالاً شهید مطهری آن را از علامه طباطبائی گرفته و شهادی است بر قرابت نگاه وی با نگاه علامه طباطبائی دست‌کم در برخی مواضع. از دید علامه طباطبائی هم آیه «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» (الکهف: ۶۷) «اخبار به این است که تو طاقت روش تعلیمی مرا نداری، نه اینکه تو طاقت علم را نداری» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۷۵). تأکید بر بخشی از عبارت به شکل کج‌نوشته (ایتالیک) از من است نه از متن المیزان.
۷. علامه طباطبائی هم با بیانی شبیه به این معتقد است که خضر(ع) «بنا گذاشت که خواهش او را بپذیرد» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۸۶) که گویی از پیش می‌داند که موسی(ع) نمی‌تواند تاب بیاورد با این حال او تصمیم گرفته که خواهش او را بپذیرد. بخشی از بیان علامه که کج‌نوشت (ایتالیک) آمده مربوط به شیوه نقل من و از باب تأکید است.

۸. إِنْكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (الكهف: ۶۷).
۹. هم‌چنین برای دریافت شواهدی درباره برتری خضر(ع) بر موسی(ع) در اغلب متون ادب فارسی بنگرید به: گرجی، ۱۳۸۴: ۱۸۶.
۱۰. هم‌چنین برای مشاهده آراء دیگری درباره برتری موسی(ع) بر خضر(ع) در آینه تفاسیری هم‌چون کشف‌الأسرار و فی ظلال القرآن بنگرید به: گرجی، ۱۳۸۴: ۱۸۴.
۱۱. در واقع، از دید مطهری «ما دو حساب داریم: حساب جزئی و حساب کلی. در حساب جزئی ممکن است یک چیز موفقیت و یا شکست باشد و در حساب کلی برعکس. تسلیم به خدا یعنی تسلیم به حساب کلی» (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۰۱). لذا «هرچه که در یک حساب جزئی به‌نظر ناموزون می‌آید، در حساب کلی همه سر جای خودش است و منتظم است» (مطهری، ۱۳۹۰: ۹۶).
۱۲. علامه طباطبائی در تفسیر آیات مربوط به این داستان، از وجوه و دلایل نه گانه برخاسته از آیات سخن می‌گوید که حاکی از ادب موسی(ع) در برابر خضر(ع) است (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۷۶).
۱۳. برتر از هر صاحب علمی، عالمی است. آنچه بنا بر برخی روایات، خداوند می‌خواست به موسی(ع) بیاموزد و لذا موسی(ع) را به این ماجرا سوق داد.

منابع

قرآن کریم

- آلوسی البغدادی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، (سنا بزیر شمس‌الدین و ابراهیم شمس‌الدین، مصححین، علی عبدالباری عطیه، محقق) (ج ۸)، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۶۸). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، (محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مصححین)، (ج ۱۳)، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- الشریف اللاهیجی، بهاء‌الدین محمد بن شیخ‌علی (۱۳۷۳). تفسیر شریف لاهیجی، ج ۲، تصحیح: محمد ابراهیم آیتی و جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، (ج ۲)، دفتر نشر داد، (نشر اثر اصلی ۱۰۸۶ ق).
- امین، نصرت بیگم (۱۳۶۱). تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن، ج ۱، (ج ۸)، نهضت زنان مسلمان.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۸). دیوان حافظ، براساس نسخه علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، نشر دوران.
- چیگنل، اندرو (۱۳۹۵). اخلاق باور، ترجمه: امیرحسین خداپرست، ققنوس، (نشر اثر اصلی ۲۰۱۰).
- خانی مقدم، مهیار؛ و ابراهیمی، ابراهیم (۱۳۹۵). «نکات اختلافی داستان ملاقات حضرت موسی و خضر

- علیه‌السلام در دیدگاه مفسران فریقین». مشکوة، ۱۳۳ (۳۵)، ۳۴-۵۲.
- سلطان‌علی‌شاه، سلطان محمدین حیدر (۱۳۷۲). *بیان السعادة فی مقامات العبادة (متن و ترجمه فارسی)*، ترجمه: محمدرضا خانی و حشمت‌الله ریاضی، (ج ۸)، سر‌الأسرار.
- سندز، کریستین زهرا (۱۳۹۳). «نگرش عارفانه به قرآن: داستان خضر و موسی»، ترجمه: مائده‌سادات حسینی‌راد، *هفت آسمان*، ۶۳-۶۴ (۱۶)، ۹۵-۱۲۶.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۷۴). *ترجمه تفسیر المیزان*، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، (ج ۱۳)، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمی قم).
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن (۱۳۷۵). *ترجمه تفسیر جوامع الجامع*، ج ۳، ترجمه: حبیب روحانی، (ج ۳). آستان قدس رضوی، موسسه چاپ و انتشارات.
- طبرسی، فضل‌بن‌حسن (۱۳۵۲). *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، ج ۱۵، ترجمه: احمد بهشتی، تصحیح: رضا ستوده، (ج ۱۵)، فراهانی.
- فیض کاشانی، محمدبن‌شاه مرتضی (۱۳۷۳). *تفسیر الصافی*، ترجمه: حسین اعلمی، (ج ۳)، مکتبه الصدر.
- گرچی، مصطفی (۱۳۸۴). «تحلیل بوطیقای قصه موسی و خضر در مثنوی و کشف الاسرار»، پژوهش‌های ادبی، ۹-۱۰ (۳)، ۱۸۱-۲۰۰.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴ الف). *آشنایی با قرآن* (ج ۱۱)، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). *توحید*، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). *جامعه و تاریخ*، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۲). *ده گفتار*، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۰). *سیری در سیره نبوی*، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۱). *عدل الهی*، صدرا، ویرایش دوم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰ الف). *فلسفه اخلاق*، صدرا. (نشر اثر اصلی ۱۳۶۷).
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰ ب). *گفتارهایی در اخلاق اسلامی*، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰). *فلسفه تاریخ*، ج ۱، صدرا. (نشر اثر اصلی ۱۳۶۹).
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱). *کلیات علوم اسلامی*، ج ۱، (منطق، فلسفه)، صدرا. (نشر اثر اصلی ۱۳۵۹).
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴ ب). *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، (ج ۳)، گالینگور، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۶). *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی ۱: انسان و ایمان*، صدرا. (نشر اثر اصلی ۱۳۵۷).
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی ۲: انسان در قرآن*، صدرا. (نشر اثر اصلی ۱۳۵۷).
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). *نقادی بر مارکسیسم*، صدرا. (نشر اثر اصلی ۱۳۶۳).
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸ الف). *یادداشت‌های استاد مطهری*، (ج ۲)، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸ ب). *یادداشت‌های استاد مطهری*، ج ۴، صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸ ج). *یادداشت‌های استاد مطهری*، ج ۷، صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۸د). *یادداشت‌های استاد مطهری*، ج ۹، صدرا.
مطهری، مرتضی (۱۳۷۸ه). *یادداشت‌های استاد مطهری*، ج ۱۳، صدرا.
مطهری، مرتضی (۱۳۷۸و). *یادداشت‌های استاد مطهری*، ج ۱۵، صدرا.
ملایری، محمدحسین (۱۳۹۰). *فلسفه علم پدیدارشناسی هرمنوتیک*، گالینگور، مرکز تحقیقات استراتژیک، ویرایش اول.
مهدوی آزادبنی، رمضان؛ حق‌جو، سیاوش؛ و رضازاده، مصطفی (۱۳۹۵). «بررسی اختلافات و اشتراکات تفاسیر عرفانی فریقین ذیل داستان حضرت موسی (ع) و خضر (ع)»، *مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی*، ۸۰-۶۷، (۱۱) ۴۴.

Blackburn, Simon (2005). *The Oxford Dictionary of Philosophy*, UK: Oxford University Press.